

## درچه

### سیل کتاب

### سبیه مهرگان

### سیل آسمان

سیل، زمین و آسمان نمی‌شناسد. وقتی بیاید همه را با خود می‌برد. سیلِ آمد و خیلی از کودکان این سرزمین را بی‌کتاب کرد. کتاب که نباشد، یک جای زندگی می‌لنگد نه، همه‌جای آن. سیل که بیاید دیگر نه خانه مرا می‌شناسد، نه مدرسه تو را. نه کتابخانه مرا، نه کتابخانه مدرسه تو را.

اسمال، پدر با نان نیامد، مادر در باران نیامد؛ این سیل بود که آمد و کتاب‌ها را با خود برد. کلمه‌ها روی دهان ماند، بی‌آنکه کلام شوند. نگاه شدند و با سیل رفتندرفتند…

سی وودمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران فرصت خوبی است که به همه نگاه‌های رفته با سیل، کمک کنیم تا دوباره بازرگردند به زندگی. به کتاب. به مدرسه. به دنیایی که اگر به آن پا نگذاریم دنیایمان همیشه تاریک خواهد بود. پس با کتاب‌ها،مان، سیل نگاه کودکان ایران‌زمین را پیش از گسستن و رفتن با آب، سد کنیم برای بازگشت به چشم‌خانه‌های معصومان؛ جایی که رویاهایشان خیره‌شده به دنیا… منتظر دستی پر از کلمه و کتاب و رویا…

#### سیل زمین

سیل فقط از آسمان نمی‌آید، که از زمین وزیرزمین هم می‌آید. یکی از سیل‌های ویرانگر سال‌های اخیر، سیل ناشران و مترجمان زیرزمینی است که می‌توان از آن به‌عنوان سیل فرهنگ یاد کرد. سیلی ویرانگر که از یکسو تیشه به ریشه اقتصاد فرهنگ می‌زند و از سوی به رواج ابتدال فرهنگ دست می‌زند.

در استفاده سیل‌های پرفروش در چند دولت آمد و دستفروش‌های انقلاب را جمع کرد، اما بهار که آمد، باز آنها با سیل آسمانی همراه شدند و خیابان انقلاب را باز سیل گرفت؛ از زمین و آسمان و زیرزمین. سیل ویرانگر ناشران زیرزمینی که کتاب‌های پرفروش را در چاپخانه‌های زیرزمینی می‌کنند و بعد پنخش می‌کنند و می‌فروشند، آن‌هم با کیفیت نازل و قیمت ارزان. بی‌هیچ سودی برای مترجم و ناشر کتاب.

این یک سوسی ماجرا است. سوسی دیگر ماجرا، سیل مترجمان فارسی‌نویس است که نه از آسمان، که از همین زمین مثل «هال»‌ها رویده‌اند. اینها با مجوز ارشاد، کتاب را با همکاری ناشران قانونی چاپ می‌کنند، و مثل هر سال می‌توانید در نمایشگاه کتاب ببینید؛ کس از کتاب و ترجمه‌های خود دفاع می‌کنند و آن را به خواننده‌هایی که بی‌خبر از پشت‌پرده‌های آن هستند، کتاب‌هایشان را به معنای واقعی کلمه، می‌چپانند. آن‌هم به نام فرهنگ. (به اینها سیل مترجم‌های فروگاهی و ناشران فست‌فودی را هم بیفزایید که کتاب جای فست‌فود می‌فروشند.)

باز سوسی دیگری دارد این ماجرا. ناشران و مترجم‌های شناخته‌شده، به‌سمت کتاب‌های نازل روی آوردند. اگر روزگاری همین‌ها داشنان درآمده بوده‌کتاب‌های عامه‌پسند،نویسنده‌هایی مثل نسرين تامنی، مریم جعفری، در اعتمادی و امثالهم، بازار کتاب و فرهنگ را قبضه کرده‌اند، و نگران این بودند که ذاتفه خواننده ایرانی بدان سمت جهت بگیرد، حالا به

صورت جدی می‌توان گفت همان ناشران به صورت جدی روی آوردند به ترجمه آثار دست‌چندم ادبیات انگلیسی‌زبان که زیر عنوان «فروش‌های نیویورک تایمز» تعریف شده‌اند؛ رمان‌های سطحی که نمونه‌های وطن‌ش را بسیار بسیار داریم.

#### سیل ارشاد

سویه‌های این سیل ویرانگر، همه ما در برگیرفته است. از زمین و آسمان و زیر زمین. سویه دیگر این سیل، سیل ارشاد است. از یکسو مجوز می‌دهد، از سوی دیگر از برخی از کتاب‌ها تحت عنوان «لیست ممنوعه» برای حضور در نمایشگاه کتاب ممانعت می‌کند. اما این همه ماجرا نیست. سیل ارشاد فقط به این لکتا نکرده است. سیل دیگر، سیل معیزی است که ظاهرا قاعده و قانون مشخصی ندارد، تاجیبی که برخی می‌چیزد یا برخورد با کتاب‌های خارجی که از فرهنگ دیگری هستند و نویسنده غیر ایرانی، خواهان تغییر دادن پایان کتاب می‌شوند. این از عجایب قرن بیست‌ویکم است که کتابی که نویسنده‌اش یک آدم غیر ایرانی است، باید بدون اطلاع او، پایان کتاب را عوض کنیم. اما مگر می‌شود چنین کاری کرد؟

اما سیل ارشاد تنها به این ختم نمی‌شود. ماجرای گرانی کتاب، کاغذ، موجب شد تا کتاب‌گران کشور که در این روزگار سیل آسا، که به هیچ چیز رحم نمی‌کند، کمتر سیلِ نگاه مهربان ارشاد و دولتی‌ها به حال بد کتاب باشند تا شاید کتاب را از این سیل گرانی نجات دهیم. کتاب نجات‌مان می‌دهد. از این سیل‌ها، اگر برایش کاری کنیم که سیل خوانندگان، در روز، روانه‌شود سمت کتاب‌فروشی‌ها… و با سیلی از کتاب بگردیم خانه…

#### سیل کتاب

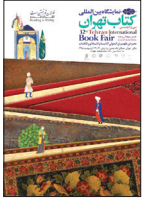
آن‌طور که بر پوستر سی‌ودمین نمایشگاه کتاب تهران نوشته‌شده: «خواندن، توانستن است» بیاید سیل کتاب را با دست‌هایمان به تمام خانه‌های ایران‌زمین بکشانیم… بگذارید این سیل ما را با خود ببرد…

#### سیل نمایشگاه

نمایشگاه کتاب تهران که به‌عکس همه نمایشگاه‌های بین‌المللی در سراسر دنیا، باید جایی برای عرضه و ارائه باشد، جایی برای تبادل نظر بین نویسنده‌ها، شاعران و مترجمان با مخاطبان و دیگر ناشران، عملاً شده یک فروشگاهی… و با سیلی از کتاب دو سویه این نمایشگاه که هر سال سیل ویرانگری را به خود می‌آورد یکی رکود فروش کتاب در کتابفروشی‌ها در اردیبهشت و خرداد و حتی در تابستان است، یعنی عملاً پنجاه رکورد در کتابفروشی‌ها و بخش کتاب که این عملاً به‌ضرر کتابفروشی و ناشر است اما ناشران ایران دلخوش کرده‌اند. به این سوده‌ی کوتا‌مدت که البته عجیب نمی‌نست، آن‌طور که سازمان کانون‌های توزیع می‌دهد. مسا ایرانی‌ها در همه‌چیزمان دلخوش به سیاست‌های کوتا‌مدتیم.

اما در همین نمایشگاه که هر سال اختصاص دارد به یکی از کوشش‌ها، سیل نمایشگاه همه کتاب‌های آنها را می‌برد. نمونه‌اش غرقه ای‌تایا بود که آب با خود برد. اسمال، مهمان ویژه نمایشگاه چین است. باید دید سیل نمایشگاه اسمال از پس دیوار چین برمی‌آید یا نه.

✽ **روزنامه‌نگار و داستان‌نویس**



اردیبهشت، ماه کتاب، جشن کتاب است؛ اردیبهشت اسمال نیز «همه ما» به جشن کتاب، این بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی کشور عوینم در سی‌ودمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در «صه‌ای تهران». گروه ادبیات و کتاب روزنامه «آرمان» هم به سبک و سیاق نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب در جهان که معمولاً فرصتی است برای ارائه و عرضه کتاب‌های جدید، چندین مسأله‌های تازه، و تبادل نظر و گفت‌وگو با مخاطبانشان، به‌سرآغ‌نشان رفته و با آنها به گفت‌وگو نشسته و از کتاب و کتابخوانی و لذت نوشتن و ترجمه پرسیده است. آنچه هرروز در این

#### ✽ خانم گلستان، اولین پارکی با کتاب آشنا شدید؟ یا بیانی دیگر، کی با کتاب دوست شدید؟

به‌طور جدی از کلاس دوم یا سوم دبستان. از همان‌وقت با کتاب دوست شدم و هم وفادار ماندم.

#### ✽ از کودکی تا نوجوانی و جوانی و بزرگسالی، در هر دوره چه کتابی روی شما بیشترین تاثیر را گذاشت؟

در کودکی ننه فاطمه دایه‌ام قصه شگنوک و منگول را با آب و تاب تعریف می‌کرد و خیلی روی من اثر می‌گذاشت. این که گرگ خودش را مادر بچه‌ها جا می‌زد… خیلی ناراحتم می‌کرد. منثوی «موش و گربه» عنبیث زاکانی را خیلی دوست داشتم. بعد نوجوانی بود و «چین ایر» بود و «بابا لنگ‌دراز» و «الیور توئیست» و «شاهزاده و گدا»ی مارک تواین و البته «تام ساینر» و «هکلبری فین» و در دوران جوانی «ریه‌کا» و «بر بادرفته» و بعد «دن کیخوت» و «جنگ و صلح» و «جنابیات و مکافات» و «آنا کارنینا» و «سپید دندان» و بگبر و پرو تا آخر…

✽ **از بین آثار ادبی، کدام یک از کتاب‌ها، حیرت‌زده‌تان کرده است؟**
کتاب‌های خارجی: «یگانه‌ی کامو»، «دن کیخوت» سر و انتس، «مادام بواری» فولبر، «صد سال تنهایی» و «گزارش یک مرگ» مارکز، «جنابیت و مکافات» داستایفسکی، و تمام کتاب‌های پابلو نرودا و از جوان‌ها همه کتاب‌های جولین بارنز و روبرت وولاینو و تمام نوشته‌های سوزان سونگ. از کتاب‌های ایرانی: «جای خالی سلوچ» دولت‌آبادی، «مدیر مدرسه» آل‌احمد، «هدیه مه» ابراهیم گلستان، «همسایه‌ها» و «مدار صفر درجه» احمد محمود، «خواب زمستانی» گلی ترقی، و از جوان‌ترها «هرس» نسیم مرعی، «سرخ سفید» مهدی پزدانی خرم، و «رای خواهیم‌داد» مهسا مجعلی و کتاب‌های حسین‌سناپور.

#### ✽ کتابی هست که شروع کرده باشید به ترجمه‌اش، ولی به دلایلی نتوانسته‌ایدتمامش کنید؟

تازه کتاب «بارون درخت‌نشین» کالوینو را شروع کرده بودم که شنیدم مهدی سحابی ترجمه کرده و زیر چاپ است. پس رهایش کردم.

#### ✽ اگر قرار بود یک شخصیت داستانی باشید، چه کاراکتری را از ادبیات ترجیح می‌دادید؟

رمدیوس خوشگلکه در «صد سال تنهایی» مارکز که با ملاحظه رفت هوا و رفت و رفت و رفت…

#### ✽ کدام‌یک از ترجمه‌های خودتان را دوست دارید؟

«اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری…» ای‌تالو کالوینو، «زندگی در پیش روی» رومن گاری، و «یگانه‌ی کامو (و یقیه)

#### ✽ کدام یک از کاراکترهای آثار ترجمه خودتان را دوست دارید؟

آنتخالا ریکارز در «گزارش یک مرگ» مارکز و مادام روزا در «زندگی در پیش روی» رومن گاری.

✽ **نگاه‌تان به سیاست و جامعه‌چقدر فرق کرده با دورانی که جوان‌تر بودید؟ تصویرتان از این سیاست در جهان امروز چگونه است؟**
همیشه از همان جوانی به‌شدت عدالت‌خواه بودام و از خشونت‌متنفر. جهان امروز بویی از عدالت نبرده و به‌شدت خشن است. پس تصویر خوبی از جهان امروز ندارم.

✽ **شده در دوران حیات مترجمی‌تان به نویسنده یا کتابی حس خوبی پیدا کرده‌اید**
شاید و بگوید کاش نویسنده این کتاب من بودم؟ حس خوب و تحسین برای یک نویسنده زیاد داشته‌ام اما حسرت به‌جای کسی بودن را تجربه نکرده‌ام.

#### ✽ وقتی به آثار ترجمه‌تان نگاه می‌کنید شده از ترجمه برخی از آنها

### صفحات ویژه سی‌ودمین نمایشگاه کتاب تهران – شماره یکم

اردیبهشت، ماه کتاب، جشن کتاب است؛ اردیبهشت اسمال نیز «همه ما» به جشن کتاب، این بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی کشور عوینم در سی‌ودمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در «صه‌ای تهران». گروه ادبیات و کتاب روزنامه «آرمان» هم به سبک و سیاق نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب در جهان که معمولاً فرصتی است برای ارائه و عرضه کتاب‌های جدید، چندین مسأله‌های تازه، و تبادل نظر و گفت‌وگو با مخاطبانشان، به‌سرآغ‌نشان رفته و با آنها به گفت‌وگو نشسته و از کتاب و کتابخوانی و لذت نوشتن و ترجمه پرسیده است. آنچه هرروز در این

## تقدونظر



### لیلی گلستان در گفت‌وگو با «آرمان»

پنجاه تاکنون تجدید چاپ می‌شود. سال ۹۳ از سوی دولت فرانسه، جایزه شوالبه ادب و هنر فرانسه توسط سفیر این کشور در تهران به وی اهدا شد. از دیگر ترجمه‌های لیلی گلستان که‌رای بسیاری از ما خاطر‌ناگیز است می‌توان به این آثار اشاره کرد: «میرا» کری‌کستوفر فرانک، «زندگی در پیش‌روی» رومن گاری، «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری…» از ای‌تالو کالوینو، و… و «پستوستی سبز لگشتی» هم برای زمانی که کودک و نوجوان بودیم. آنچه می‌خوانید گفت‌وگویی است با لیلی گلستان با حال‌وهوای کتاب و کتابخوانی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های آفرینش.

#### ✽ خودتان را مترجمی متعهد می‌دانید؟

متعهد هستم که درست ترجمه کنم.
✽ **از اولین نشر کتابتان تا امروز، اگر بخواهید مروری کنید به این صنعت در ایران، چه چیزهایی را می‌توانید بر شمرید؟**
تغیبات در ایران، در فیلم‌ها و تئاتر از نالی‌ها از سوی ناشران سهل گرفته می‌شود. در حالی که باید سختگیر باشند.

✽ **بهترین خاطر، انتشار اولین کتابتان را برای ما بگویید؟**
وقتی عبدالرحیم جعفری مدیر انتشارات امیرکبیر به من زنگ زد و گفت یک‌سر به امیرکبیر بیا و وقتی ترجمه‌ها و خیلی از دیگر «هیج» را که از صحنای آورده بودند روی میز گذاشت و من از خوشحالی گریه‌ام گرفت.

✽ **بهترین خاطره‌ای که از خواننده‌های آثار ترجمه‌تان دارید؟**
خاطره زیاد دارم. یکبار داشتم می‌رفتم سفر و کارت ملی‌ام را یاد رفته بود بردام. خانمی که این‌بار کارت پرواز صادر می‌کرد وقتی بلینم تا دید گفت همان لیلی گلستان «زندگی در پیش روی»؟ و بعد مرا در آغوش گرفت و

#### پشیمان‌شده‌باشید؟

چون قبل از انتخاب کتابی برای ترجمه خیلی فکر می‌کنم اما در نهایت این دلم است که انتخاب نهایی را می‌کند، پس پشیمان نشدم! کار دل‌پشیمانی ندارد.

✽ **نگاه‌تان به سیاست و جامعه‌چقدر فرق کرده با دورانی که جوان‌تر بودید؟ تصویرتان از این سیاست در جهان امروز چگونه است؟**
همیشه از همان جوانی به‌شدت عدالت‌خواه بودام و از خشونت‌متنفر. جهان امروز بویی از عدالت نبرده و به‌شدت خشن است. پس تصویر خوبی از جهان امروز ندارم.

✽ **نویسنده‌ای هست در ایران و جهان که این روزها شما را شیفته نثر و زبان و اثرش کرده باشد؟**
فقط به این روزها بلکه تمام روزهای عمرم! محمود دولت‌آبادی و احمد شاملو از ایران، جولین بارنز و روبرت وولاینو و سوزان سونگ هم از نویسنده‌های غیر ایرانی.

## پنجره‌ای گشوده بر چیزی دیگر…



### محسن آزموده\*

در میان آثار لیلی گلستان «پنجره‌های گشوده بر چیزی» تالیف و ترجمه کرده، دست‌کم در ۱۹۶۶ که از آوریل تا ژوئن ۱۹۶۶ که از کارگاه دوشان، محل زندگی او و همسرش، در محله نویی فرانسه صورت گرفته است. پیر کایان در عهده و حوزو کارآیی، یعنی روزنامه‌نگاری حوزه اندیشه، باید ترجمه او از رساله «درباره رنگ‌ها» نوشته لودویگ وگتینشتاین با‌مقامه‌موسیقیابک

احمدی را برگزینم. «پنجره‌ای گشوده بر چیزی دیگر» را از چهارده‌سال پیش در کتاب تابستان، در چاپخانه دوشان، در یکی از کتابفروشی‌های خیابان آس‌داگا، وروپوری هتل عباسی، آن وقت مافوق بودیم و مثل جلا و او بد روزگار، کل‌چلی‌ام ناگزیر نبود، بلکه از سسر اطاعت از بدنامی‌اشته و به وجود آمدنش، «تیجه شرایط بد بهداشتی» بود، در محله‌ای دورافتاده در حاشیه پاریس، پیش زارخاتم زندگی می‌کند. بخشی از زندگی زارخاتم بهودی در اردوگاه نازی‌های سپری‌شده و جانا به در برده و از زنان بدنام بوده، و حال‌در ایام بازنشستگی، فرزندان ناخوسته از زنان بدنام را نگه می‌دارد.

در کلمه‌یک‌کلمه گفتار و رفتار مومو، اعتراض به محلول‌بیرودن دیده می‌شود. او از وضعیتش که دارد، راضی نیست، اما رئالیسمی خشن او را در همان سن‌وسال کم به این نتیجه رسانده که زندگی را باید پذیرفت؛ همان‌طور که هست، بی هیچ کم‌وکاستی، و میلی به تغییر و با غعشلی دیدانه‌تر برای عصیان، زندگی مومو و امثال او را – تا وقتی کیفیت مناسبات اجتماعی و سیاسی جهان اینی است که هست – نمی‌توان تغییر داد، و این یعنی تقدیر: تقدیری که درانک، و البته ناعدالت. و دروغ چرا، در بلعی کلان‌تر، شاید، به همین دلیل است که بسیاری با او همذات‌پنداری کنیم؛ مگر نه این است که کنزایسورو اونه می‌گوید ما شگفت‌زدان «حاشیه‌نشین» جهان معاصر… و مگر نه این است که توی دنیایی که به اندازه یک دهکده کوچک است و به اندازه کهکشانشا بزرگ، روی پیشانی – مثل سرنوشتی محتوم – برچسب «در حال توسعه» و یا هر چیز دیگر خورده؟ اصلا همین است که مومو را دوست‌داشتنی و روایت تلخ و در عین حال شوخ‌ش را جذاب می‌کند؛ جذاب‌تر، خیلی جذاب‌تر از دو رمان هوندش «نا‌تور دشت» سلیمو و «لیلی‌انگیت» «کروز» که هر دو به اقلیت‌ها می‌پردازند و روایت‌های اول‌شخصی هستند درباره پسرهای نوجوان اعصابگیر، اما از دیدگاهی دیگر. توی حرف مومو صراحتی هست که خیلی از ما نداریم. ملاحظاتی نمی‌گذارد داشته باشیم یا اصلا باید نیستیم. او زبان حال ما است و مثل خالقش، کسی است که بی‌م باد ما را.

کتاب با جستاری درخشان و خواندنی از اکتاوو باز شاعر و نویسنده شهیر مرکزی آغاز می‌شود، همو که نوشته است: «یک‌سازو عصر ما از عیان کرد، دوام دوشان با ما نشان داد که تمام هنرها، بدون ضلیمت با هنرهای بصری، در یک قلمرو نامرئی متولد می‌شوند و پایان می‌گیرند. در برابر روشن‌بینی فطرت، دیدنی است و نه فکرکردنی، نوعی سرخوشی مدام است.»

✽ **روزنامه‌نگار**

# هرآن‌روز

چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۸ / شماره ۲۸۶۶

## کتاب

بوسید و کارت پروازم را داد. یکبار هم سوار تاکسی بودم و داشتم با مویایلم حرف می‌زدم و خودم را به طرف مکالمه‌ام معرفی کردم. وقتی به مقصد رسیدیم راننده گفت «یعنی همان میرا؟» من خندیدیم و گفت «همرا اگر ازت پول بگیرم» و نگرفت. آدرش را گرفتم و تعدادی از کتاب‌هایم را برایش فرستادم. یکبار هم وقتی کانفروشی داشتیم یک پاسدار با لباس پاسداری وارد کانفروشی‌ام شد. در دستش تعدادی کتاب بود. گفت اینها را از جای دیگری خریده‌ام و آورده‌ام برای‌ام امضا کنید. امضا کردم، تشکر کرد و بعد سوار ماشین ون با مارک گشت ارشاد شد و رفت.

✽ **از نقدهایی که طی این سال‌ها بر ترجمه‌هایتان شده، منفی یا مثبت، شده به منتقدی حق بدهید؛ بر خودتان با منتقدان چگونه هست؟ جدل؟ جوابی؟ یا…؟**

منتقدی نداشته‌ام، اما اگر روزی کسی ایرادی بگیرد و ایراد منطقی باشد به جان دل گوش می‌کنم. من بسیار انتقاد‌پادیرم.

✽ **اگر بخواهید خودتان را تعریف کنید، خودتان را مترجمی با گرایش‌های خاص سیاسی تعریف می‌کنید یا مترجمی که فقط دلغذنه ترجمه دارد؟**

شاید مترجمی باگرایش‌های اجتماعی.

✽ **شما هم تا کاغذ و قلم، به‌سمت کامپیوتر کشیده شدید؟ یعنی هنوز هم آثار‌تان را روی همان کاغذ و با خودکار می‌نویسید یا مثل نویسنده‌های امروز می‌تایپ می‌کنید؟**

با روان‌نویس آبی و روی کاغذ خ‌طارد می‌نویسم.

✽ **نکتر می‌کنید تجربه کتاب‌های الکترونیکی و صوتی به صنعت نشر کتاب کاغذی ضربه می‌زند؟ نوشتاری‌ها شما هنوز کاغذ است؟**
در گفت‌وگوی اویمر توکب (۱۹۳۲–۱۹۳۳) و ژان ژاکلوکر (۱۹۳۱–۱۹۳۱) فرانسه در کتاب «از کتاب‌رهایی نداریم» این دو وقایع‌نگار تیزبین ما را متوجه این می‌کنند که هر کتابخوان و به‌ویژه کتابخوان‌هایی که کتاب را به صورت شبی‌ای ملموس دوست می‌دارند، چه‌ساکه حسرت گذاشته‌ا در دل صاحبان کتاب‌های الکترونیکی برانگیزاند که کتاب کاغذی یک چیز دیگر است، این‌طور است؟

چند کتاب صوتی را در ماشینم گذاشتم که در ترفیک و راه‌های دور گوش کنم، دیدم تمرکز لازم را ندارم و رهایش کردم. کتاب کاغذی را ترجیح می‌دهم.

✽ **از دیگر هنر‌ها، مثل موسیقی و سینما، شنیدن و دیدن چه موسیقی‌ها و فیلم‌های هنوز برایتان لذتبخش است و می‌توانید آن را به ما پیشنهاد بدهید؟**

چند فیلمی را که اخیراً دیدم و خیلی دوست داشتم نام می‌برم: «سرو زیر آب» از ممدعلی بانسه‌آهنگر که شاهکار بود. «در جستجوی فریده» یک مستند درجه یک. تئاتر «ختکای ختم خاطره» از حمید آذرنگ که فوق‌العاده بود و فیلم‌تئاتر آن را می‌توان خرید و دید. و تمام فسوریت‌ها و هایدنا.

✽ **از رویاهای‌تان بگویید؟ کدام رویاها را ترجمه کردید کدام‌ها نه؟ کدام‌ها شکل واقعی پیدا کردند کدام‌ها نه؟ هنوز هم رویاها در زندگی‌تان خود را دارند؟**

در جوانی آدمی رویایی و خیالی‌باف بودم. رویاهایم من را وادار کردند که به‌شان صورت واقعیت بدهم. برای اجرای این استعجال، یعنی رویا را به واقعیت تبدیل کردن، خیلی زحمت کشیدم. حالا که به خود و حال و روزم نگاه می‌کنم، مگر می‌تواند این کوشش‌ها و زحمت‌ها بی‌نتیجه نبوده است. شکر.

## پیشنهاد – ۳ –

### بیگانه

س‌مسال دیگر «بیگانه» نزدیک به یک‌امدها بهتر از اینکه او در همین نخستین موجودیش، در عرصه ریزان، ما را از مرگ «هانام» آگاه کرده است. م‌روسو که اول همه را به همدستی فرامی‌خواند و وجود خودش در تحمیل می‌کند. چطور ممکن است کسی که می‌گوید مادرش مرده وجود نداشته باشد؟ اما در واقع این‌طور نیست. او برای ما

وجود ندارد. م‌روسو یکی از آدم‌هایی است که در اتووس می‌بینیم. رهگذری که در تصاویر تلویزیونی، از کنار مغازه‌ای گذرند تا به نشیوع مادرش را در صحنه قتل‌ی که محتمل است به آن دست یازد. برسد. کسی که موقتا فضای در میدان دید ما اشغال‌کرده و رفتارش را حتی بی‌توجهی ما به او، عذاب وجدانی برآیمان ایجاد نمی‌کند.

روای «بیگانه» به‌رمغ انتخاب اول‌شخص، واقعیت وجود م‌روسو را حتی به خود هم نمی‌تواند اثبات کند. م‌روسو برای خودش هم وجود ندارد. «هن» روایت قادر به دستیابی به خود م‌روسو نیست. شاید بتوان ساده‌انگانه گفت م‌روسو «خودهی» ندارد. اما نه‌ا خود او از چشم‌توگوت مکتم ماهانه و داستان م‌روسو شاید تلاشش برای کشف این خودکنمان‌شده است. اوئی که شبه‌خود بر ساخته هنجارها را کنار گذاشته، اما هنوز و به‌رمغ مست‌پایی می‌کند، گویی که برای کاوش در اندرون ذهن می‌زند، جمله می‌تواند انگیزه کنجکاوری در «مساله م‌روسو» قرار فراهم آورد.

اما مساله این نویسنده است که نمی‌توان او را با مساله این مترجم هم‌پا کرد. م‌روسو یک بیگانه نیست. او اصلا حتی در داستان هم وجود ندارد. واژه‌هایی نظیر بیگانه یا شیخ، موجد این توه‌ماند که با موجودیتی مشخص و آشنا روبرویم، درصورتی‌که این دو واژه، تنها نام‌هایی برای ماه مهم نیست، اصواق کرده‌ایم تا بتوانیم در دل شب صدایی می‌شنویم و با ل‌صاق نام گریه به بان‌اش، راهی برای فراموش‌کردن آن سراغ می‌کنیم.

حشمت ناشی از قصه م‌روسو، با تشویش کتاب را می‌بینیم و «بیگانه» بود. بیرون‌زده و دست‌های میخ‌خورده ما را از فراز چوبی که قتل‌گاش است نظاره می‌کند. و این پرسش را پیش می‌آورد که «خود» واقعی ما کجاست؟ اگر لایه‌پایه خامه و فتوناد است، شکلاتی‌که با سبزه‌ها و پنجاها رادیو رند داستان م‌روسو با انتخاب اول‌شخص این توه‌م را پدید آورده که م‌روسو برای ما موجود است. که این بیگانه به واسطه این روایت قرار است برآیمان آشود و همان‌کسی باشد که در سطر اول داستان می‌گوید: «امروز ما‌مان مرد» چه دلیلی برای